



۵۴

روایت فراز و فرودهای خانواده خیاط صالحیان

چراغ روشن کارگاه در تاریکی مشکلات

رنگ عکس: فهیمه فرخی/شهرازا

آشفته بازار دست فروشان مقابل
آرامگاه خواجه ربیع سامان می یابد؟

سرپرست مجتمع قضایی شهید بهشتی:
تا پاک سازی کامل، پیگیر ماجرا از شهرداری
کلانتری و مرکز بهداشت خواهیم بود



۲

۳

شهرازا محله از مشکلات یک خیابان پررفت و آمد
در محله شهید قربانی گزارش می دهد
گره ترافیکی در کوچه جماران ۲

۷

به همت شهرازا محله مناطق ۳ و ۴
و کمک مردم صورت گرفت
اهدای ۴۰۰ جلد کتاب
به کتابخانه های منطقه



آشفته بازار دست فروشان مقابل آرامگاه خواجه ربیع سامان می یابد؟

سرپرست مجتمع قضایی شهید بهشتی:
تا پاک سازی کامل، پیگیر ماجرا از شهرداری،
کلانتری و مرکز بهداشت خواهیم بود

فیضی - شهامت کلا هتان را قاضی کنید و بگویید
وقتی نرخ یک کیلو گرم کره گاوی در بازار، چیزی در
حدود ۵۰ هزار تومان است و یک دست فروش
دوره گرد بی نام و نشان، آن را به شما می دهد
۱۱۰ هزار تومان. درباره کیفیتش چطور باید قضاوت
کرد؟ این کالا تنها یک قلم از اجناس غیر بهداشتی
است که میان بساط دست فروش های اطراف
آرامستان خواجه ربیع پیدا می شود. با وجود
تقویت گشت های رفع سد معبر شهرداری
منطقه ۳، پاک سازی محدوده از این بساط ها،
همچنان در حد یک هدف محقق نشده است.



گزارش های پیشین شهرآرامش و ویدیویی درباره این مشکل مردمی را با
اسکن کدهای بالا ببینید.

مشکلات پابرجا

مهر و آبان پار سال، در دو گزارش مجزا وضعیت کهنه بازار
خواجه ربیع را بررسی کردیم. حرف های مردم و
دست فروش ها را شنیدیم و با حضور نیروهای رفع سد
معبر، گشت مشترکی را ترتیب دادیم که می توانید
جزئیات آن را با اسکن کیو آر کد مرور کنید. تقویت گشت ها در اطراف
آرامستان و دیدن نتایج آن، نیازمند قدری تأمل و گذشت زمان بود.
در این مدت، بازدید های سرزده و چند باره ما از این محدوده،
هر چند کاهش نسبی حضور دست فروشان را نشان می داد، اصل
مسئله همچنان پابرجاست. تماس های اهالی با شهرآرامش و
گلایه از وجهه نازیبا که بساط کهنه فروشان به ویژه در روزهای
دوشنبه برای این محدوده به بار آورده، پیگیری مجدد آن را
ضروری کرده است.

یک شائبه

نیلوفر، یکی از اهالی محله مهر مادر، فیلمی را از پیاده رو اطراف
آرامستان برایمان می فرستد که کلونی افراد تجمع کرده به بهانه
خرید و فروش را نشان می دهد. به طوری که عابری نمی تواند از
این فضای قرق شده عبور کند و ناگزیر است مسیرش را به سمت
سواره رو گنج کند. او با بیان اینکه نابسامانی در رفت و آمد، در ساعات
تعطیلی مدارس اوج می گیرد، می گوید: این مزاحمت است. سد
معبر است، ناایمن کردن تردد عابر پیاده است. جنس هایی که
می فروشند، مشکلات بهداشتی دارد. خلاصه افضاح در افضاح
است! همه می دانند و هیچ کس هم کاری نمی کند.
رضازرداری، رئیس شورای اجتماعی محله مهر مادر، نیز با انتقادی
مشابه و اینکه عزمی برای جمع و جور کردن
این وضعیت وجود ندارد، نکته تأمل
برانگیزی را مطرح می کند: آیا اوضاع بد
اقتصادی مردم باعث مماشات نیروهای
شهرداری در برخورد با کهنه فروشان
شده است؟

یک دست، صدا ندارد

گشت های اطراف آرامستان را ثابت و
شبانه روزی کردیم. از اول سال تا الان
با ۱۹۳۵ دست فروش برخورد شده است.
حدود هفتصد متکدی و کارتن خواب گرفتیم.

چهار سارق، یازده تبعه خارجی و حدود سیصد معتاد متجاهر بین
دستگیر شده ها بودند که به کلانتری و خانه سبز، تحویل داده
شدند. این ها را مصطفی سالاری می گوید. او مسئول واحد رفع
سد معبر و کمیسیون بند ۲۰ شهرداری منطقه ۳ است. از باندهایی
می گوید که بین فروشنده ها تشکیل شده است تا به محض رسیدن
نیروهای رفع سد معبر، حتی شده با ایجاد زد و خورد، نگذارند کسی
دستگیر و بساطی جمع شود.

به عنوان مسئول در دستگاهی که بیشترین مواجهه با کهنه فروشان
اطراف آرامگاه را داشته است، می گوید: بیشترشان اعتیاد دارند.
کالاهایشان غالباً مستعمل و احتمالاً سرقتی است. بینشان،
بی خانمان و اتباع بیگانه زیاد دیده ایم. پای فروش مواد غذایی
به شدت غیربهداشتی هم به بساط ها باز شده است.

او ادامه می دهد: ازدحام ایجاد شده در این محدوده، فضا را
مهیا می کند برای سرقت. بارها با کمک کلانتری خواجه ربیع،
دستگیرشان کرده ایم. ماهی دو بار هم با کمک عوامل گشت
خانه سبز، معتاد ها و متکدیان را جمع می کنیم اما بعد از مدتی،
آزاد می شوند و دوباره برمی گردند اطراف آرامگاه. نتیجه همه این
اقدامات همین است که می بینید.

همه حرف او این است که یک دست صدا ندارد و اگر حضور مستمر
دستگاه های مسئول در کنار نیروهای گشت رفع سد معبر نباشد،
آب از آب تکان نخواهد خورد. از تمام جمله بالا، کلمه «مستمر» را
باید داخل گیومه نوشت.

ترفندهای نخ نما

هر گروه، ترفند خودش را دارد. برخی دست فروش ها با دیدن
نیروهای گشت، از حربه گریه و التماس استفاده می کنند. برخی
فرار را بر قرار ترجیح می دهند و گروهی دیگر که انگار چیزی برای
از دست دادن ندارند، می ایستند به دعوا و درگیری. دور باطل و
کسل کننده ای به نظر می رسد اگر نباشد برخورد با این ترفندهای
نخ نما به اقدامات تکراری و نه چندان بازدارنده دستگاه های
متولی، محدود شود.

نخ تسبیح این ماجرا را باید جای دیگری جست و جو کرد. نهادهای
که بتواند دستگاه ها را سر خط بیاورد و ریسک دست فروشی،
تکدیگری و مواد فروشی در قالب کهنه فروشی را در فضای اطراف
آرامگاه خواجه ربیع بالا ببرد. شاید حلقه مفقوده برای هم افزایی
مسئولان بخش های مختلف، دستگاه قضا باشد.

ورود دستگاه قضایی به ماجرا

گزارش ناراضیتهای مردم را به همراه مستنداتی که از مزاحمت
کهنه فروشان تهیه کرده ایم، با خود به مجتمع قضایی شهید بهشتی
می بریم. صحبت های قاضی محمد اسماعیل عندهلیب، سرپرست این
مجتمع و بازدید هایی که پیش از این از محدوده آرامستان داشته،
پیگیری را برایمان آسان کرده است. به زیارتی و گردشگر پذیر بودن
آرامگاه واقف است و صورت نازیبایی که حضور
غیر قانونی دست فروشان برای این مکان، به
بار آورده است. او می گوید: این محدوده،
به خودی خود ترافیک دارد؛ اینکه کسانی
بخواهند به بهانه معاش با کالاهایی
غیر بهداشتی، سلامت مردم را به خطر
بیندازند، راه رفت و آمد را ببندند و
ترافیک ایجاد کنند، توجیه ندارد. شک
نکنید که با این افراد بدون مماشات
برخورد می شود.

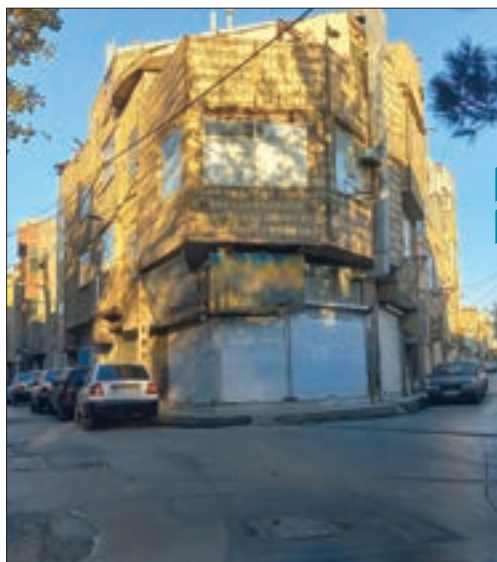
او با بیان اینکه مرکز بهداشت، شهرداری
منطقه ۳ و کلانتری خواجه ربیع باید برای

سامان دهی این محدوده، درگیر شوند، اضافه می کند: همین
امروز (پنجشنبه آذر)، با رؤسای دستگاه های یاد شده، گفت و گو و
دستورات لازم را به صورت شفاهی و کتبی ابلاغ می کنم.

تأکید قاضی عندهلیب بر همراهی با مردم است، به طوری که اگر
فروشنده ای امکان اخذ مجوز از بهداشت و شهرداری برای حضور
در بازارهای سیار را دارد، به مکان های تعبیه شده، هدایت شود.
اگر هم کالایش فاقد مجوزهای لازم است، بی پرو برگرد باید بساط
عرضه آن را جمع کند.

خطاب این مقام قضایی به اقلیتی که بنای اطاعت در برابر مجریان
قانون را ندارند، از این قرار است: کسانی که در برابر قانون، تمرد
کنند و بخواهند به مأموران حین انجام وظیفه، تعرضی داشته
باشند، طبق قوانین به مجاری قضایی معرفی می شوند. این طرح
باید استمرار داشته باشد و تا پاک سازی کامل محدوده، پیگیر
قضیه هستیم. همچنان که قبل از این برای ایجاد بازارچه دائمی در
مجاورت در باغ دوم آرامستان، پیگیری های لازم را انجام دادیم.
قاضی عندهلیب در پایان از شهرآرامش و محله به عنوان یک رسانه
خواست که بر این روند نظارت کند و با پایش عملکرد دستگاه ها،
کاستی های احتمالی را به دستگاه قضایی اطلاع دهد.

قاضی عندهلیب: این طرح
باید استمرار داشته باشد و تا
پاک سازی کامل محدوده، پیگیر
قضیه هستیم. همچنان که قبل از
این برای ایجاد بازارچه دائمی در
مجاورت در باغ دوم آرامستان،
پیگیری های لازم را انجام دادیم



شهرآرامحله از مشکلات یک خیابان پررفت و آمد
در محله شهیدقربانی گزارش می دهد

گره ترافیکی در کوچه جماران ۲



محمدرضا فیضی | خیابان طبرسی شمالی ۴۳،
کوچه جماران ۲، در محله شهیدقربانی، یکی
از مسیرهای پرتردد و پرچالش منطقه ماست.
شهروندان زیادی از این راه برای دسترسی
سریع تریه خیابان اصلی طبرسی شمالی استفاده
می کنند، اما عرض کم خیابان و میزان زیاد تردد
خودروها باعث شده است رفت و آمد دشوار
شود. در بسیاری از مواقع، میان رانندگان بر سر
حق تقدم اختلاف و حتی درگیری های لفظی و
فیزیکی رخ می دهد. ساکنان این محدوده
خواستار یک طرفه شدن خیابان هستند تا
نظم و امنیت عبور و مرور برقرار شود.

عبور سخت در خیابانی با عرض کم

در ابتدای خیابان طبرسی شمالی ۴۳، درست پیش از
ورودی کوچه جماران ۲، سمندی از روبه رو با چند بار
چشمک زدن چراغ هایش به ما علامت می دهد تا متوقف
شویم و راه را برای خروجش باز کنیم. یک طرف کوچه پر
از خودروهای پارک شده است؛ عرض خیابان به اندازه عبور تنها
یک خودرو کاهش یافته است. رانندگان برای گذر از این مسیر باریک
ناچارند دقیق و محتاط پیش بروند. برای تسهیل در رفت و آمد،
بعضی از اهالی خودروهای خود را روی پیاده رو برده اند؛ اما این
تصمیم، هرچند بانیت خیر، پیاده رو را از عابران گرفته است. ماشین ها
چنان به دیوار چسبیده اند که حتی یک نفر نمی تواند از پیاده رو
عبور کند.

رضایات، از اهالی قدیمی کوچه جماران ۲، در گفت و گو با ما توضیح
می دهد که بسیاری از خانه های این محدوده پارکینگ ندارند و
به دلیل کم بودن مساحت زمین، امکان ساخت پارکینگ نیز وجود
ندارد. او می گوید همین مسئله باعث شده است ساکنان ناچار باشند
خودروهای خود را در کوچه پارک کنند. بیات اضافه می کند: تا همین
چند ماه پیش، رفت و آمد بسیار سخت بود. با همسایه ها هماهنگ
کردیم تا خودروها را فقط در یک طرف کوچه بگذارند و طرف دیگر را
برای عبور خودروها باز بگذاریم.

با این حال، مشکلات همچنان پابرجاست. به گفته او، برخی رانندگان
که صبر و حوصله کمتری دارند، هنگام مواجهه در مسیر تنگ کوچه
از کنترل خارج شده و بر سر حق تقدم با یکدیگر درگیر می شوند.

راه حل مردم، یک طرفه شدن کوچه

امیرعلی جاقوری، یکی دیگر از ساکنان محل، به گفت و گوی پیوندد
و با ابراز گلایه از وضعیت موجود، راه حلی عملی ارائه می دهد. او
توضیح می دهد: تردد زیاد خودروها در این کوچه به این دلیل
است که بسیاری از رانندگان از مسیر جماران ۲ برای ورود به خیابان
طبرسی شمالی و رسیدن به دوربرگردان مقابل طبرسی شمالی ۴۵ استفاده
می کنند.

جاقوری معتقد است اگر این کوچه یک طرفه شود و خودروها تنها مجاز
به خروج از آن باشند، به طوری که ورودشان از سمت طبرسی شمالی ۴۵
صورت گیرد، درگیری های فعلی بر سر حق تقدم برطرف خواهد شد و
تردد برای اهالی نیز بسیار روان تر می شود.

وعده شهرداری برای رفع مشکل ترافیکی

در ادامه پیگیری ها، با کارشناس امور حمل و نقل و ترافیک شهرداری
منطقه ۴ گفت و گو می کنیم. حسین کریمی ضمن تأیید مشکلات
 مطرح شده، اطمینان می دهد که در آینده نزدیک، مکاتبات لازم با
سازمان حمل و نقل و ترافیک شهرداری مشهد و پلیس راهور انجام
خواهد شد تا راهکاری مؤثر برای رفع این معضل ترافیکی در کوچه
جماران ۲ تدوین شود.

کریمی تأکید می کند که هدف، دستیابی به نتیجه ای پایدار و قابل اجرا
برای تسهیل تردد ساکنان و کاهش تنش میان رانندگان است. به گفته
او، موضوع در دستور کار رسمی منطقه قرار گرفته است و شهرآرامحله نیز
در پایان ماه جاری، گزارشی از نتایج این پیگیری ها منتشر خواهد کرد.

مطالبات مردم از شهردار منطقه



فیضی | چهارم آذر، طبق روال هر ماه، محسن نعیمی مقدم، شهردار منطقه ۴
به همراه معاون فنی و اجرایی، رئیس اداره خدمات شهری، رئیس اداره
فضای سبز، رئیس اداره نظارت بر ساخت و سازها، کارشناس سازمان
عمران و حمل و نقل و ترافیک شهرداری منطقه ۴ به همراه مسئول
روابط عمومی این منطقه در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حضور یافتند و به
تماس های مردم پاسخ دادند.

تعداد تماس های مردمی

۱۹
تماس

آبان به روایت آمار

در ماه گذشته، ۱۳۳۸ شهروند با مرکز ۱۳۷ شهرداری تماس گرفتند.
براساس آمار ثبت شده، بیشترین تعداد تماس ها با ۴۶۸ مورد به
درخواست شست و شوی معابر و رفت و روب شهری اختصاص داشته
است. همچنین ۲۷۹ تماس در حوزه نظارت بر ساخت و سازها، ۷۷ تماس
درباره جمع آوری زباله، ۷۳ تماس در زمینه فضای سبز، ۶۷ تماس برای رفع
سد معبر و ۶۶ تماس درباره مشاغل مزاحم و آلاینده به ثبت رسیده است.



حوزه عمران و حمل و نقل

۶ شهروند درخواست هایی
از جمله آسفالت کوچه های
شهیدقربانی، نصب سرعت گیر
در کوچه افسر شمالی، خط کشی
محل عابر پیاده در خیابان
ستایش را اعلام کردند.

حوزه شهرسازی

۳ تماس مربوط به این حوزه بود. شهروندان
از ساخت و ساز غیرمجاز در خیابان های جماران ۲،
علامه طباطبائی و طبرسی شمالی ۵ گلایه مند بودند.

محله های پرتماس

۵ تماس از محله شهیدقربانی برقرار شد. خرابی آسفالت
خیابان شهیدقربانی ۴۰۶ از مهمترین آن ها بود.



حوزه خدمات شهری

۶ تماس مربوط به خدمات شهری بود؛ نظافت
کوچه های پنجتن ۸۹ و ۹۱ و جمع آوری نخاله های
کوچه جماران ۸ از مهم ترین آن ها بود.

پرتکرارترین درخواست ها

رفت و روب خیابان های پنجتن ۸۹ و ۹۱ جزو بیشترین
درخواست هایی بود که به ثبت رسید.

تماس های تشکر

یک نفر از شهروندان از شهرداری منطقه ۴ برای
راه اندازی خانه کشتی در خیابان سلمان تشکر کرد.

شهرآرامحله پیگیری می کند

شهرآرامحله طی بازدید میدانی از خیابان های پنجتن ۸۹
و وضعیت رفت و روب این کوچه ها را بررسی می کند.



سکینه تاجی | حدود ۲۵ سال پیش، مجید، بچه آرام و درس خوان محله طبرسی شمالی، بعد از تمام کردن کلاس پنجم تصمیم گرفت به جای ادامه تحصیل وارد بازار کار شود. با آنکه درس هایش خوب بود و معلم ها حسابی از او راضی بودند، دلش پی یاد گرفتن یک هنر و مهارت بود. دوست داشت هرچه زودتر مهارتی یاد بگیرد و از همین ابتدای نوجوانی وارد بازار شود. این تصمیم با موافقت خانواده هم روبه رو شد و مجید با شروع تعطیلات تابستانی، کار در یک مغازه خیاطی را شروع کرد؛ کاری که حالا تمام زندگی و هویت مجید صالحیان و همسر او، مهری خوری، شده است.

روایت فراز و فرودهای خانواده خیاط صالحیان

چراغ روشن کارگاه در تاریکی مشکلات



داستان جلد

پیدا کردن کار و پیداشدن یار

همه چیز را خیلی ساده گرفتیم و خیلی زود رفتیم زیر یک سقف. من هم از بچگی خیلی به خیاطی علاقه داشتم. چند وقتی که از ازدواجمان گذشت، رفتم و در یک آموزشگاه خیاطی ثبت نام کردم. آقا مجید گفت اگر به خیاطی علاقه داری، خودم یادت می دهم و بیا با هم کار کنیم. مهری خانم تعریف می کند که آن ها در خانه مادر همسرش زندگی می کردند؛ در دو اتاق کوچک. یک اتاق را برای کار اختصاص دادند و چند پایه چرخ و یک چرخ زیگزاگ خریدند و شروع کردند با هم کار کردن؛ «از بیرون سفارش می گرفتیم، با هم کار می کردیم و تحویل می دادیم. بعد از یک مدت حتی دو تا چرخ کار دیگر آوردیم تا اینکه بارداری و شرایط من دیگر اجازه کار نمی داد. قرار شد مغازه کوچکی اجاره کنیم و وسایل را ببریم آنجا و کار را ادامه بدهیم اما باز خرابی بازار نبود مشتری باعث شد آقای صالحیان برود سراغ کار دیگر.»

مجید بالاخره به اصرار برادرش دوباره به کار برگشت و چند سالی را در کارگاه های مختلف مشغول به کار خیاطی شد. چند باری هم، وقت بازار خرابی، سری به کاروبار دیگر زد و از آشپزی در رستوران گرفته تا برق کاری را امتحان کرد و البته که هر بار بعد از چند ماه دوباره سراز کارگاه خیاطی درآورد. علاوه بر اینکه تجربه و مهارت کاری اش ارتقا پیدا کرد، کارهای مهم تر و ظرفیت تر در خیاطی را بلد شد. در آن چند سال، کاروبار بد نبود و همین شد که مجید هفده ساله تصمیم به ازدواج گرفت. مهری خوری، همراه و همکار او در کار و زندگی مشترک، دقیق تر به ماجرای ازدواج و اتفاقات پس از آن می پردازد؛ «با مجید آقا همسایه بودیم. من با خواهرش دوست بودم و با هم به بسج مسجد رفت و آمد داشتیم. یک روز در همان مسجد من رادید و قصه ازدواج ما شروع شد. فقط چهارده سالم بود.

اولین شکست

مجید صالحیان، متولد ۱۳۶۸، خیلی زود پا به دنیای کار گذاشت و به عنوان اولین پسر خانواده سراغ خیاطی رفت. او با یادآوری آن روزها می گوید: کلاس پنجم که تمام شد، دیگر دلم نمی خواست درس بخوانم. اولین عضو خانواده بودم که رفتم سراغ خیاطی. هر روز ساعت ۶ صبح پیاده راهی کارگاه می شدم. کرکره را بالا می دادم، جارو می کردم، چای می گذاشتم و همه چیز را آماده می کردم. ماه ها کارهای ساده ای مثل قیچی کاری و اتوی جیب انجام داد تا بالاخره استادکار به او اعتماد کرد و اجازه داد پشت چرخ بنشیند. اما ساعات طولانی و بیکاری های مقطعی باعث شد استاد مجبور به آموزش بیشتر او شود؛ موضوعی که بعد ها به اختلاف منجر شد. به گفته مجید آقا، به خاطر آموزشی که می داد، حقوقم را کمتر حساب می کرد. ما جرایمانی تلخ تر شد که استادکار به مشکلات مالی برخورد کرد و حقوق چند ماهه او را نپرداخت؛ «حدود ۲۰ هزار تومان طلب داشتیم. مدام عقب انداخت و آخرش هم فرار کرد». این اتفاق برای نوجوانی کم سن و سال، ضربه ای روحی بود. خودش می گوید: مدتی حالم آن قدر بد بود که خانه نشین شدم و به فکر هیچ کاری نبودم.

همه اش کار خدا بود

وقتی فکر روز و شب این زوج پرتلاش، پیدا کردن یک مغازه و تأمین هزینه اجاره آن بود، اتفاق خوبی افتاد و همراهی یک آشنا، مسیر کاری آن ها را کمی هموار کرد. همسر صالحیان درباره شبی می گوید که یک مهمان سرزده به داد کسب و کار آن ها رسید؛ «دختر دایی همسر من شب مهمان ما بود. بعد از شام و پذیرایی نشستیم بودیم به حرف زدن که از کار و بارمان پرسید. وقتی توضیح دادیم که دنبال مکانی هستیم که آماده اش کنیم برای کارگاه خیاطی، با تعجب گفت چه جالب! و از شرایط و مترای جایی که مدنظر داشتیم، پرسید. گفتیم برای ما هیچ فرقی نمی کند، فقط یک مغازه دوازده متری می خواهیم که بشود چند پایه چرخ گذاشت و کار را شروع کرد. خندید و گفت کارهای خدا را ببین! من اصلاً آمده ام مشهد که فردا بروم دنبال کار اجاره دادن مغازه ام. اگر برای شما فرقی ندارد، برای من، چه کسی بهتر از شما، بیاید و همین جا را آماده کنید.» مغازه نزد یک خانه شان و صاحب مغازه هم آشنا بود و حسابی با آن ها راه می آمد؛ «وسایل را آقای غنیمی فراهم کرد. همه اش کار خدا بود که یکهو برای ما جفت و جور شد. فکر می کنم سال ۹۶ بود که ما اولین سفارش ها را آماده کرده و تحویل دادیم. تازه در کنار کار آقای غنیمی به سفارشات اجرتی دیگر هم می رسیدیم. جا افتاده بودیم توی بازار که خوش قول هستیم و کارها را به موقع و تمیز و منظم تحویل می دهیم.»

ماجرای شکست دوم

کارهای پراکنده ای که مجید برای جبران مخارج انجام می داد، جوابگوی قسط های خانه تازه خریده شان نبود؛ به ویژه حالا که مهسا و محمد پارسا هم به خانواده اضافه شده بودند. در همین اوضاع، یکی از صاحب کارهای قدیمی، دوباره او را به کار خیاطی دعوت کرد و مجید پذیرفت. به شرط اینکه فقط برش کاری انجام دهد. اما خیلی زود فهمید مسئولیت ها سنگین تر از تصورش است. خودش می گوید: کارگاه عملاً دست من بود. صبح تا شب زن و شوهر می دویدیم، اما از حقوق خبری نبود. صاحب کار هر بار با بهانه ای، پرداخت ها را عقب می انداخت و این روزها برای خانواده صالحیان از سخت ترین دوره های زندگی شان شد. در همین زمان، بنکداری که برای همان صاحب کار، کار می آورد نیز از او دلخور و طلبکار بود. او به مجید پیشنهاد همکاری مستقیم داد. مجید ابتدا قبول نکرد؛ گفتیم نامردی است پشت پرده با کسی بندهم. اما وقتی دید که زن و بچه اش در سختی اند و صاحب کار دنبال تفریح است، تصمیم گرفت پیشنهاد را بپذیرد. با این حال، بزرگ ترین مانع، بی پولی بود؛ «حتی پول رهن یک مغازه هم توی دست و بالمان نبود». در نهایت با حمایت مالی بنکدار و جست و جوی فراوان، این زوج توانستند کارگاه کوچک خود را راه بیندازند و فصل تازه ای از کار و زندگی شان را شروع کنند.



شکست سوم، طوفان کرونا

خانواده صالحیان پس از سال ها تلاش و تجربه فراز و فرودهای بی شمار در شرایط کاری، و دست و پنجه نرم کردن با چالش های متعدد، بالاخره به آرامشی نسبی رسیدند. تا سال ۹۸ اوضاع و شرایط مساعد و زندگی به روال مطلوب پیش می رفت. مغازه وسیع تر، میز برش بزرگ تر و سفارشات و تولید بیشتر، ثمره سال ها تلاشی بود که این زوج دوشادوش هم متحمل شدند.

حال دیگر هم شرایط بازار خوب بود، هم اوضاع مالی بهتر، این موفقیت مقدمه تصمیم بزرگ تری بود که مجید صالحیان در سر می پروراند. بی خبر از آنکه اتفاقی مهیب در راه بود و کسی از آن خبر نداشت؛ «سال ۹۸ تصمیم گرفتم دیگر برای خودم کار کنم. یعنی خودم پارچه بخرم، خودم تولید کنم و

خودم به بازار عرضه کنم. فکر می کردم بعد از بیست سال حضور در بازار کار و یاد گرفتن همه چم و خم های آن حالا دیگر می توانم یک تولیدکننده مستقل باشم. چند طاق پارچه بنگال ساده گرفتیم، دوختیم و صرفاً تصادف کار تمام شد. منتظر بودیم تا به اولین بازار هفتگی برویم و با فروش کارها تولید و فروش مستقل را برای اولین بار تجربه کنیم. روز پنجشنبه بود. غرفه را گرفتیم، میله های غرفه آماده و همه مجوزها و هر چیزی که لازم بود، فراهم شد و فقط منتظر بودیم که جمعه برسد و کارها را ببریم بازار هفتگی. چند روزی بود که زمزمه شیوع یک بیماری در صدر اخبار بود، اما هنوز کسی جدی نگرفته بود. همان شب، اولین تعطیلی سراسری به خاطر کرونا اعلام شد! نه فقط آن جمعه، بلکه تا ماه بعد، هیچ روزی بازاری برپا نشد.

ناامیدی؟ هرگز!

کرونا، تعطیلی های پی در پی و باری که روی دست تولیدی کوچک خانواده صالحیان ماند، باز هم آن ها را از حرکت و تکاپو نینداخت. مهری خانم از آن یک سالی می گوید که طول کشید تا بالاخره اولین پیراهن های تولیدی به فروش رفت؛ «این بار هم دوست و آشنا به کمکمان آمدند. چند نفری، پیراهن ها را دسته دسته به محل کار و روستاهای زادگاه و بین دو و همسایه و هم محله ای های خودشان می بردند و هر طوری بود، کمک می کردند به فروش. خودم می بردم مدرسه بچه ها و به کادر مدرسه و مادرها می فروختم و خلاصه هر طوری بود، فقط توانستیم چک هایی را که برای خرید پارچه داده بودیم، پاس کنیم. پیراهن ها فروش رفت اما تازه اول بیچارگی ما بود. غول بی پولی دوباره آمده و نشسته بود تو کار و زندگی مان. به خاطر محدودیت های کرونایی و تعطیلی بازار و روزبازارها دیگر سفارشات اجرتی هم خیلی کم بود و عملاً همه دست از تولید کشیده بودند.»

زمین خوردن دوباره

بعد ها که کمی موج شیوع بیماری فروکش کرد و روزبازارها با محدودیت شروع به کار کردند، اندکی اوضاع بهتر شد و کم و بیش سفارش کار به کارگاه کوچک آقای صالحیان داده شد. همت و پشتکاری که این خانواده برای سرپا نگه داشتن کسب و کار خود در پیش گرفته بودند، شایسته ستایش بود. پایان یافتن کرونا، برگشت اوضاع عادی به بازار، آقا مجید را به فکر خرید دوباره برای تولید شخصی انداخت. اوضاع تولید دوباره به روال قبل برگشته بود که تابستان گذشته، تجربه ای تلخ، بنیان کار خانواده صالحیان را لرزاند. مجید روایت می کند: مدتی لباس های کنفی، بازار خوبی داشت. ما هم از یک فروشنده چندین طاقه چکی خریدیم؛ فکر کردیم جنسش عالی است. اما پس از دوخت، مشخص شد پارچه کیفیت خوبی ندارد و فروش خوبی نداشت. موعد چک ها که می رسید، مجبور شدند همه پس انداز و دارایی را بفروشند تا پرداخت کنند. مجید می گوید: این بار چوب بی تجربگی را خوردیم و یک جور ورشکستگی کامل شد. با همه این ها این زوج هنوز دست از کار نکشیده اند. چراغ کارگاهشان روشن است و هر طوری که هست، همین کسب و کار کوچک را به قوت ایمان و زور بازوی جوانی، زنده نگه داشته اند، هر چند که مجبور شده اند چند کارگر چرخ کاری را که در سایه کارگاه آن ها مشغول به کار بودند، مرخص کنند و حالا دوفری و با کمک فرزندان که هر کدام گوشه ای از این بارسنگین را به دوش گرفته اند، کار را پیش ببرند.

دلگرم به رضایت اهالی محله

با وجود همه سختی هایی که پشت سر گذاشته اند، امید هنوز در چشم های مجید صالحیان و همسرش، مهری خانم، پیدا است؛ امیدی که از دل سال ها کار صادقانه و دلگرمی مردم محله جان گرفته است. هر دو باور دارند اگر «حق خوری ها و نامردی ها» جلو مسیرشان سد نمی شد، امروز باید کارگاهی پررونق تر می داشتند و حتی چند فرصت شغلی برای جوانان همین محله فراهم می کردند.

با این حال، چیزی که این زوج را سرپا نگه داشته، اعتماد و وفاداری اهالی محله است؛ مردمی که سال هاست مشتریان ثابت تولیدی آن ها هستند. طبری شمالی ۵۶ کوچه ای بلند و پرجمعیت است و به گفته آقا مجید، «اگر از اول کوچه تا آخرش بروی، لباس های ۱۰ نفر از آدم هایی که بهت سلام می کنند، کار خودمان است». لباس هایی که به گفته او، بعضی هایشان پنج شش سال پیش دوخته شده اند اما هنوز آن قدر کیفیت دارند که از آن ها استفاده می کنند.

خط قرمز ما، کیفیت کار است

مهری خانم نیز از رابطه ای می گوید که میان آن ها و اهالی شکل گرفته است، رابطه ای فراتر از خرید و فروش معمولی؛ «اهل محل هر کد امشان که می خواهند به مکه یا کربلا مشرف بشوند، برای سوغاتی از تولیدی ما خرید می کنند. خیالشان از قیمت و کیفیت راحت است». او با لبخند ادامه می دهد: «یا اگر خدای نکرده کسی از محل فوت کند، بعد از چهلیم، یک نفر بانی خرید لباس های نو و روشن برای خانواده می شود. همین است که یک دفعه چندین دست لباس از تولیدی ما برتن اهالی می نشیند.»

این زوج تأکید می کنند که چون مشتری هایشان بچه محل خودشان هستند، کیفیت کار برایشان خط قرمز است؛ چیزی که حاضر نیستند حتی در سخت ترین شرایط قربانی اش کنند. مجید می گوید: وقتی هر روز با مشتری ها چشم در چشمیم، نمی شود کار بد دستشان بدهیم.

مهری خانم نیز حرف او را کامل می کند: حتی اگر جنس لباسی کمی ضعیف تر باشد، موقع فروش حتماً به خریدار می گوئیم چه ضعف هایی دارد. نمی خواهیم به هیچ وجه پیش کسی مدیون بمانیم.

۲ رؤیای بزرگ در کارگاه خانوادگی

محمد پارسا، دانش آموز کلاس پنجمی که از سه چهارسالگی پایش به کارگاه خیاطی پدر باز شده، حالا چند سالی است که خودش یکی از نیروهای ثابت این کارگاه شده است. کارهای مقدماتی مثل قیچی کاری و اتوکاری از قبل آماده می شود تا او بعد از مدرسه سراغشان برود. با شیطنتی کودکانه اما اعتماد به نفس زیاد می گوید: من در مدرسه شاگرد اولم. به بچه ها هم می گوئیم که تاحدودی خیاطی بلدم و کمک پدر و مادر هستم.

محمد پارسا رؤیای بزرگی دارد و بدون مکث اضافه می کند: دوست دارم یک روز کارگاه بزرگ خودم را داشته باشم.

در سمت دیگر کارگاه، مهسا صالحیان ایستاده است؛ اولین فرزند خانواده و دانش آموز کلاس نهم. علاقه اش به خیاطی آن قدر زیاد است که می گوید می خواهد رشته طراحی دوخت را در دبیرستان ادامه دهد. مادرش تعریف می کند که مهسا از چند سال پیش، بخش زیادی از کارهای خانه را به دوش کشیده و خیال خانواده را راحت کرده است.

مهسا با لبخند آرامی، حرف مادر را تأیید می کند و می گوید: چون کارهای

خانه برعهده من بود، وقتی می آمدم کارگاه، معمولاً کاری به من نمی دادند و مراعات خالم را می کردند. ولی خودم دلم می خواهد پشت چرخ بنشینم. او آینده اش را هم روشن می بیند: می خواهم درس بخوانم و در آینده از هنرم در کارگاه پدر و مادرم استفاده کنم و کارشان را گسترش دهم.



شرط عجیب زوج محله رده برای پذیرش مستأجر:

اولویت اجاره با خانواده‌های پرجمعیت

۴



راه تجربه

● دو تا بچه که چیزی نیست

سمیرا طالبی، همان است که از همسرش شنیده بودیم؛ همراه و همدل و هم عقیده با جواد آقا برای حمایت از خانواده‌های پرجمعیت. او که کودکی و نوجوانی‌اش را در هوای آزاد و فضای دل‌باز روستای زهان گذرانده است، برای بچه‌های شهرنشین، به ویژه آن‌ها که محبوس در خانه‌های کم‌وسعت و آپارتمانی امروزی هستند، دل می‌سوزاند. هر چند وسعش نمی‌رسد که به تک‌تک این کودکان، زندگی آزاد و پرچست و خیز را هدیه دهد، باین حال خوشحال است از اینکه با دادن آزادی به کودکان همسایه طبقه بالا، قدمی در این راه برداشته است.

او می‌گوید: خانواده پدری من، هفت نفره بود. ما همیشه خدا مهمان داشتیم. الان هم در خانه‌مان بسته نیست و بچه‌های جاری‌ام زیاد می‌آیند و می‌روند. من با این رفت و آمدها و سروصدای بچه‌ها مشکلی ندارم. او با لبخند از شیطنیت پسر بچه‌های مستاجرشان تعریف می‌کند و می‌گوید: مهمان که می‌آید خانه‌مان، از سروصدای دویدن‌ها و پایه‌زمین‌کوبیدن‌های این دو پسر بچه باز یگوش تعجب می‌کنند. من مشکلی ندارم و اگر سروصدایشان، در ساعت استراحت همسرم نباشد، هیچ تذکری نمی‌دهم. تذکر دادنم در حد یک پیامک است به مادر بچه‌ها و توضیح شرایطمان، اینکه الان به سکوت احتیاج داریم.

سمیرا خانم اضافه می‌کند: ما وقتی آگهی دادیم و همسایه پریچه را انتخاب کردیم، خودمان را برای شرایط سخت‌تر از این‌ها آماده کرده بودیم. دو تا بچه که چیزی نیست.

● شبیه خانواده طالبی خواهیم شد

در خانه که باز می‌شود، امیرحسین شش‌ساله و آرتین سه‌ساله، قبل از مادرشان به بیرون سرک می‌کشند. در چشم‌های هر دو می‌شود برق شیطنیت و شور زندگی را دید. خانم همسایه که انگار به دنبال گوش‌شنوایی برای گفتن از بازیگوشی کنترل‌ناشدنی دو فرزندش می‌گردد، شرم‌منده از مزاحمتی که این دو برای صاحبخانه به بار آورده‌اند، می‌گوید: هر چه می‌گویم موقع راه رفتن نباید پا به زمین بکوبید، فایده ندارد. در مدرسه هم معلم پسر، متعجب است از عشق امیرحسین به دویدن. به صاحبخانه حق می‌دهم شاکی باشند اما نیستند و مدارا می‌کنند.

آن‌طور که تعریف می‌کند، این چهارمین منزل مسکونی است که در این سال‌ها عوض کرده‌اند. بخت با این خانواده، همیشه یار بوده و صاحبخانه‌هایی اهل صبر و مدارا نصیبشان شده است. باین حال، تلخی نه گفتن برخی صاحبخانه‌ها به شرایط خانواده‌اش را چشیده است: «یکی بود که می‌گفت حوصله بچه‌ها پتان را نداریم. زن و شوهر بی‌فرزند می‌خواهیم. رفت و آمد فامیل را هم نباید داشته باشید.»

او دلش می‌خواهد روزی خودش صاحبخانه شود و مثل خانم و آقای طالبی، شرایط خانواده‌های بچه‌دار را درک کند.

همسایه دید و به پدرم گفت و اسباب تنبیه و کتک خوردنم را جور کرد.

باز کردن پیچ و مهره‌های موتورسیکلت پدر و رادیو و تلویزیون خانه، گوشه‌ای دیگر از کنج‌کاو‌ی‌های کودکان جواد بود که با وجود دریافت تنبیه، از آن به شیرینی یاد می‌کند و ادامه می‌دهد: بچه‌های حالا خیلی گناه دارند. توی آپارتمان زندانی‌اند. همه‌اش «نکن و بنشین و دست‌نزن» می‌شنوند. بی‌چگی نمی‌کنند در واقع. بچه باید شلوغ‌کار باشد و حسابی بازی کند تا استعداد هایش شکوفا شود.

بچه‌های ما لا فیلی گناه دارند.
توی آپارتمان زندانی‌اند.
همه‌اش نکن و بنشین و دست‌نزن می‌شنوند. بی‌چگی نمی‌کنند
در واقع. بچه باید شلوغ‌کار
باشد و حسابی بازی کند تا
استعداد هایش شکوفا شود

● مدارا کردن خانم خانه

یکی از مشتری‌هایی که برای رهن خانه آقای طالبی آمد، چهار فرزند دختر و پسر داشت. خانه را دید و پسندید اما خوب که انداز و رانداز کرد، دید مسافت خانه تا محل کارش زیاد است. از میان مشتری‌های خانه، در نهایت قرعه به نام خانواده‌ای افتاد که دو فرزند پسر دارد؛ از آن پسر بچه‌هایی که هر کدام، معادل دو نفر شیطنیت می‌کنند و با جست و خیز، نفس می‌کشند انگار: «ما شاء...» هر چه بگویم از بازیگوشی‌شان کم گفته‌ام. کله صبح بیدار می‌شوند و تا شب، یک نفس می‌دوند. صدای گرومب‌گرومب دویدن‌شان را دائم می‌شنویم. به قول دخترهایم انگار که روی سرمان یک تیم فوتبال، باشگاه زده باشد. کاری به کارشان نداریم. بچه‌اند دیگر.

آقا جواد از موافقت همسرش، باین تصمیم، این‌طور می‌گوید: من صبح تا شب سرکارم. تصمیم اصلی با خانم بود که در خانه است. او بود که باید این سروصداها را می‌پذیرفت. همراه است خدا را شکر. می‌توانید از خودش پرسید.

فرزانه شهامت | منزل مسکونی با مساحت ۱۲۰ متر در خیابان فروزانفر شمالی، دو خواب، رهن کامل: آگهی‌ای که در کانال‌های محلی، در حال انتشار بود، چیزی بود شبیه بقیه آگهی‌های املاک، همان‌ها که در بیشترشان، صاحبخانه‌ها به دنبال زوج‌هایی هستند که هنوز فرزنددار نشده باشند، یا حداقل یکی دو بچه آرام و کم‌سروصدا داشته باشند. اگر مستأجر، سال به سال مهمانی برگزار نکند و رفت و آمدی به خانه‌اش نباشد هم که چه بهتر. چیزی که آگهی رهن این خانه در محله رده را با دیگر آگهی‌ها متفاوت کرده، چند کلمه انتهایی آن است: «اولویت با خانواده‌های پرجمعیت».

● مراعات خانواده‌های عیالوار

صاحب میان سال و خنده روی این آگهی را در مغازه برش‌کاری‌اش پیدامی‌کنیم. در خیابان حسینی محراب، بانوه طاقه‌های پارچه که باید به دقت بریده شوند تا برای تهیه کیف و کوله‌پشتی به دست چرخ‌کارها برسند. جواد طالبی متولد ۱۳۶۱ است، زاده روستای زهان در سروایت نیشابور و بزرگ شده مشهد. او چه در سال‌هایی که دهیار روستای آبا و اجدادی‌اش بود و چه پس از آن، همیشه حواسش به امورات خانواده‌های پرجمعیت بوده است: «دهیار که بودم، مراعات خانواده‌های عیالوار را می‌کردم. در روستای ۲۵ خانواری‌مان. یعنی اگر موقعی کاری پیش می‌آمد، وامی می‌رسید یا چیزی کمکی می‌کرد، اولویتم خانواده‌های پرجمعیت بودند.» دلیل این رفتار را این‌طور برایمان توضیح می‌دهد: به نظرم جمعیت، دغدغه اصلی است برای آینده کشور. کاش دولت هر چه اهتمام دارد برای این قضیه بگذارد، وگرنه این همه پل و جاده و فلان پروژه ساخته شود، برای جمعیتی رو به کاهش، چه فایده‌ای دارد؟ طالبی از آن دست شهروندانی است که دغدغه‌شان در حد حرف نیست و مطالبه‌گری‌شان باعث نشده است از انجام وظیفه انسانی و اجتماعی خود، بازمانند؛ آگهی رهن خانه‌اش، یکی از نمونه‌های آن.

● بچه باید شلوغ کند

منزلی که طالبی، آگهی رهن آن را داده بود و اکنون، قراردادش را منعقد کرده است، برخلاف تصور اولیه‌ما، در بست نیست. دو طبقه است؛ طبقه بالا برای مستأجر و طبقه همکف، برای سکونت خود، همسر و سه فرزند دختر. بنا بر این تصمیم به انتخاب مستأجری پرجمعیت، آن هم در طبقه اول، با سروصداهایی که هر لحظه ممکن است از سمت بالا به گوش برسد، روی رفاه و آسایش خانواده‌اش تأثیر مستقیم دارد. او برای توضیح این تصمیم، ابتدا گریزی به کودکی‌هایش در خانه پدری می‌زند و از خانواده پرجمعیت خود می‌گوید: ما پنج برادر بودیم و یک خواهر. با پدر و مادر می‌شدیم هشت نفر. خانه‌مان در همین محدوده بود، با وسعت صدمتر. خیلی بازیگوش بودم و تا دلتان بخواهد، شیطنیت می‌کردم. خوب خوبش، فوتبال بازی کردن بود با برادرهایم. توی حیاط نقلی خانه که نه، توی کوچه و زمین‌های خاکی اطراف خانه که فراوان هم بودند.

با لبخندی کشیده‌تر از قبل ادامه می‌دهد: خدا از سر تقصیراتم بگذرد. چقدر شیشه شکستم از در و همسایه. گاهی عمدی بود و از روی شیطنیت. مثلاً آن چند بار که نورگیر خانه همسایه را شکستم. بار آخر،

به همت شهرآرامحله مناطق ۳ و ۴ و کمک مردم صورت گرفت

اهدای ۴۰۰ جلد کتاب به کتابخانه‌های منطقه



شهرآرامحله از ماکتاب‌هایی داریم که در کتابخانه‌های شخصی و کاری مان، مدت‌ها جا خوش کرده و از آخرین باری که مطالعه و تورق شده‌اند، دست‌کم ماه‌ها می‌گذرد. این واقعیت را که بگذاریم در کنار نیاز کتابخانه‌های منطقه به منابع جدید، به اقدامی می‌رسیم که هفته پیش از سوی تحریریه شهرآرامحله مناطق ۳ و ۴ انجام شد و اهدای چهار صد جلد کتاب به کتابخانه‌های منطقه، نتیجه آن بود.

● صاحبان جدید کتاب‌ها

حدود ۵۰۰ جلد کتاب بخشی از کتاب‌های اهدا شده، مربوط به کتابخانه دفتر شهرآرامحله بود که پیش از این، از سوی مخاطبان شهرآرامحله و به رسم قدرشناسی، اهدا شده بود. بیش از ۳۵۰ جلد دیگر دیگر از منابع یاد شده نیز از سوی مخاطبانی اهدا شد که در جریان فراخوان مقرر گرفتند و کتاب‌های خود را به نیت تجهیز کتابخانه‌ها، در اختیارمان قرار دادند. کتاب‌های گردآوری شده به تناسب موضوع ورده سنی مخاطب، به کتابخانه امام خمینی^(ره) در محله خواجه ربیع و نیز کتابخانه فرهنگ سرای انقلاب اسلامی در محله پنجتن اهدا شد. مسئولان مدرسه ابتدایی شهید محمدزاده در محله پنجتن که از مهر امسال، تصمیم به تأسیس کتابخانه در مدرسه خود گرفته‌اند نیز از کتاب‌های یاد شده برای افتتاح آن استفاده کردند.

● فراتر از هفته کتاب

هفته کتاب و کتاب خوانی به پایان

رسیده است اما فعالیت‌های مرتبط با این حوزه را نباید به یک هفته از سال، محدود کرد. اعتقاد به این جمله برای استمرار برنامه‌های بازدید از کتابخانه‌های فعال در منطقه ۳ و ۴، کافی است. برنامه‌ای که از اواخر ماه گذشته به ابتکار شهرآرامحله مناطق ۳ و ۴ آغاز و به حضور در پنج کتابخانه وابسته به آستان قدس رضوی، نهاد کتابخانه‌های عمومی و شهرداری مشهد در محلات بلال، شهید قربانی، خواجه ربیع و پنجتن منجر شد.

گفت‌وگو با مسئولان و کتابداران کتابخانه‌های یاد شده، شنیدن مشکلات صنفی و محیطی، میزان استقبال اهالی و وضعیت منابع کتابخانه، برخی محورهای این گفت‌وگوها بود که این هفته با حضور در سایر کتابخانه‌های منطقه، تکمیل شد.



● هر کتابخانه، یک ویژگی

کتابخانه مردمی امیرحسین فردی در محله رده، مقصد یکی از این بازدیدها بود؛ کتابخانه‌ای که یازده سال است بدون کوچک‌ترین حمایت دولتی، و صرفاً با حمایت مردم، سرپا مانده است. ۱۱ هزار و ۹۲۲ عنوان کتاب دارد و به ۵ هزار و ۹۳۳ عضو خود، خدمت ارائه می‌کند و طرح‌هایی مثل پویش «خرماهای کاغذی» برای ترغیب مردم به اهدای کتاب به نیت عزیزان ازدست‌رفته‌شان، تنها یکی از ابتکارات این کتابخانه است که باعث شده این مکان را از دیگر کتابخانه‌های منطقه، متمایز کند.

کتابخانه آیت... شیخ مجتبی قزوینی در محله فاطمیه، دیگر مقصد بازدیدهای ما بود. مجموعه‌ای با ۲ هزار و ۱۴۰ مترمربع زیربنا که در دل خود، تنها کتابخانه ویژه نایب‌ان شهر، وابسته به آستان قدس رضوی که جای داده است؛ با ۱۳ هزار و ۵۰۰ جلد کتاب به صورت فایل صوتی برای ۲۵۰ عضو نایب‌انای کشور که به صورت مجازی، ارسال می‌شود. دیگر اعضای این خانواده بزرگ با ۴۲ هزار عضو نیز از ۱۰۸ هزار جلد کتاب کاغذی استفاده می‌کنند.

کتابخانه شیخ عباس تربتی در محله مهر مادر نیز ویژگی خاص خود را دارد. آن‌طور که مسئولان کتابخانه به ما گفتند، بآلبودن سطح منابع کتابخانه موجب شده است جوانان و بزرگسالان با تحصیلات حداقل دیپلم، به این کتابخانه، مراجعه کنند و از ۴۴ هزار کتاب آن استفاده کنند. تعداد اعضا به ۱۳ هزار نفر بالغ می‌شود که بیش از پنجاه درصد آن‌ها، فعال هستند.

نوجوان محله عباس آباد از خاطره تلخ و عبرت‌آموزش می‌گوید

وقتی حریف را دست‌کم گرفتم



فقط می‌دانم هر دوشان را خیلی دوست دارم و می‌خواهم تا آخرش ادامه بدهم.

● آخرش یعنی تا کجا؟

برای نیوکونگ فو، می‌خواهم به مسابقات جهانی بروم و افتخار به دست بیاورم. مربی بشوم و باشگاه بزنم. توی طراحی هم همین آرزو دارم و دلم می‌خواهد آن قدر کارم خوب باشد که بتوانم به بقیه درس بدهم.

● شیرین‌ترین افتخاری که به دست آوردی، چه بوده است؟

در زمینه طراحی، هنوز در مسابقه‌ای شرکت نکردم و ساعت‌هایی که روی یک چهره وقت می‌گذارم، برایم خیلی شیرین است، به ویژه اگر نتیجه خوب در بیاورد. در ورزش، از بین ۱۰۰ مدالی که به دست آوردم، شش تا طلا هستند. از همه بیشتر، طلای مسابقات کشوری ام را دوست دارم که مهر امسال به دست آوردم، بعد از مبارزه با دو حریف قدر.

● در کنار این شیرینی‌ها، خاطره تلخی هم در ذهنت مانده است؟

خاطره‌ای که می‌گویم اولش تلخ بود ولی الان برایم عبرت شده است. مسابقه کشوری در ارومیه را شرکت کردم. قد حریفم کوتاه‌تر از من بود. او را دست‌کم گرفتم و اتفاقاً شکست هم خوردم. این شکست باعث شد فقط مدال برنز به دست بیاورم. خیلی گریه کردم و دلم نمی‌خواست دیگر به تمرین برگردم. بعد که آرام شدم، دیدم تقصیر خودم بوده است و نباید حریفم را دست‌کم می‌گرفتم. اشتباهم را در مسابقات بعدی، جبران کردم. برای همین، مدال طلایی که مهر امسال به دست آوردم بعد از این شکست، برایم خیلی شیرین بود.

خوب است. از باشگاه که برمی‌گردم، هر قدر هم که خسته باشم اول تکالیفم را انجام می‌دهم، بعد می‌خواهم.

● در زمینه دیگری هم علاقه‌مندی داری؟

از بچگی به نقاشی علاقه داشتم. پارسال تصمیم گرفتم کلاس بروم و درست یاد بگیرم. دو روز در هفته طراحی می‌کنم؛ قبلاً فقط نقاشی فانتزی بود اما الان مدتی است که دارم طراحی چهره کار می‌کنم.

● ورزش رزمی و هنر طراحی، شباهتی دارند؟

من شباهتی بین این دو تارشته نمی‌بینم. یکی مبارزه دارد، آن یکی هنر لطیفی است.

● آشنایی‌ات با رشته نیوکونگ فو چطور اتفاق افتاد؟

پدرم دان دو همین رشته را دارد و وقتی کوچک‌تر بودم، در یک باشگاه، هنرجو داشتم. گاهی من را هم با خودش به آنجا می‌برد. تمرین دیگران را که می‌دیدم خوشم آمد و از هشت سالگی، ورزشم را شروع کردم.

● از برنامه تمرین‌هایت بگو.

سه روز در هفته، از ساعت ۶:۳۰ تا ۸ شب می‌روم به باشگاه و زیر نظر خانم شیدا احمدی، تمرین می‌کنم.

● رفتن به مدرسه، انجام تکالیف و در کنار آن، ورزش حرفه‌ای، خسته‌کننده نیست؟

اصلاً. من واقعاً این رشته را دوست دارم. درس خواندن را هم دوست دارم و نمراتم خیلی





نمایشگاه نقاشی دختران محله شهید قربانی با حضور مسئولان و استقبال اهالی افتتاح شد

هنرنمایی نوجوانان در مسجد محله

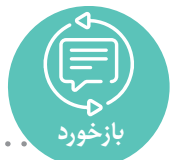


فیضی پنجمین شب گذشته، فضای مسجد چهارده معصوم (ع) محله شهید قربانی حال و هوای دیگری داشت؛ روزی که کانون کوچک مسجد به نگارخانه‌ای گرم و صمیمی تبدیل شد. نمایشگاه نقاشی دختران نوجوان محله با حضور چهره‌های مختلف از خادمان امام رضا (ع) گرفته تا رئیس کلانتری پنجتن، اعضای شورای اجتماعی و فرماندهان بسیج افتتاح شد و جمعی از اهالی محله نیز برای دیدن هنرنمایی دخترانشان گردهم آمدند. دورتادور دیوارها، قاب‌هایی از تصاویر شهدای جنگ تحمیلی، مرزبانان، رزمندگان مقاومت و چهره‌های شاخص نصب شده بود که حاصل ذوق و مهارت هفت دختر نوجوان بود. این نوجوانان زیر نظر مربی خود ماه‌ها تلاش کرده بودند تا این مجموعه را شکل دهند.

در بخشی از مراسم، فرمانده ناحیه ۲ بسیج، یکی از قاب‌های نقاشی با تصویر امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب را خریداری کرد و مبلغ ۴۰ میلیون ریال برای آن پرداخت. خادمان امام رضا (ع) نیز با اهدای ۱۰۰ میلیون ریال به هنرمندان نوجوان، دل‌هایشان را قرص کردند تا زمینه سفر به کربلای معلی و پیشرفت‌های بعدی آن‌ها فراهم شود. شهرآرامحله در آینده نزدیک باتک تک این دختران، در بخش «امید محله» گفت‌وگو خواهد کرد.

با پیگیری شهرآرامحله و اقدام سریع شهرداری منطقه ۴، کوچه شهید کمالی ۵ پاکسازی شد

خلاص شدن مردم از شر ۵۰ تن نخاله



بازخورد



به گفته ناصری، عملیات جمع‌آوری نخاله‌ها در کمتر از سه روز انجام گرفت و حجم شایان توجهی از خاک و ضایعات ساختمانی از این نقطه خارج شد. براساس اعلام رسمی خدمات شهری، در مجموع بیش از پنجاه تن خاک و نخاله از این محل بارگیری و به خارج از محدوده شهری منتقل شده است.

اهالی محل ضمن قدردانی از پیگیری سریع شهرداری، خواستار نظارت مستمر بر این نقطه شدند تا شاهد تکرار این وضعیت نباشند. آن‌ها می‌گویند با توجه به قرارداشتن مسجد و مدرسه در این محدوده، پاکیزگی و ایمنی مسیر تردد دانش‌آموزان اهمیت ویژه‌ای دارد.

فیضی امهدی محمدزاده، یکی از مخاطبان کانال شهرآرامحله، با ارسال تصویری از وضعیت نامناسب روبه‌روی مسجد امیرالمؤمنین (ع) در خیابان پنجتن ۵۵، شهید کمالی ۵، از انباشت حجم زیادی خاک و نخاله گلایه کرد و گفت: این وضعیت در شأن مسجد نیست. بچه‌ها برای رفتن به مدرسه مجبورند از میان این نخاله‌ها عبور کنند.

به دنبال این پیام مردمی، موضوع را بلافاصله با رئیس اداره خدمات شهری منطقه ۴ شهرداری در میان گذاشتیم. محمد حسین ناصری، رئیس این اداره، پس از بررسی میدانی، دستور پاک‌سازی فوری محدوده را صادر کرد.

با پیگیری شهرآرامحله و همراهی شهرداری منطقه ۴ خرابی آسانسور پل هوایی طبرسی جنوبی به‌طور کامل برطرف شد

بازگشت آسانسور به کار



بازخورد



کارشناسان اداره فنی و عمران شهرداری منطقه ۴ اطلاع‌داده شد. پس از ارزیابی فنی و انجام تعمیرات لازم، عملیات ایمن‌سازی آغاز و طی سه روز، مشکل آسانسور به‌طور کامل برطرف شد.

اکنون آسانسور فعال و ایمن شده و در اختیار شهروندان قرار گرفته است و عبور و مرور افراد، به‌ویژه سالمندان، بانوان و دانش‌آموزان، با سهولت بیشتری انجام می‌شود.

پس از بالارفتن از پله‌های پل هوایی، با در نیمه باز آسانسور مواجه شدیم، درحالی‌که کابین آسانسور در پایین قرار داشت و بخش ورودی در طبقه بالا نیمه باز مانده بود. این وضعیت، یک چاله آسانسور ایجاد کرده بود که می‌توانست هر رهگذر، به‌ویژه کودکان و سالمندان را در معرض سقوط و حادثه جدی قرار دهد.

بلافاصله موضوع برای بررسی و اقدام، به

فیضی اشنه هفته گذشته، محمد حلیمی، عضو شورای اجتماعی محله رسالت، موضوع خرابی آسانسور پل هوایی خیابان طبرسی جنوبی را با شهرآرامحله در میان گذاشت.

با حضور میدانی خبرنگار شهرآرامحله در محل، ابتدا تصور می‌شد مشکل فقط یک خرابی ساده باشد؛ اما بررسی دقیق‌تر نشان داد که وضعیت بسیار خطرناک تراز تصور اولیه است.